






۵۳۹۵  
۲۱۲۱۱۰

 <p>کتابخانه ملی ایران</p>	<p>کتابخانه مجلس شورای اسلامی</p>
<p>کتاب</p>	<p>_____</p>
<p>مؤلف</p>	<p>_____</p>
<p>موضوع</p>	<p>_____</p>
<p>شماره ثبت کتاب</p>	<p>_____</p>
<p>شماره اختصاص ( ۱۳۹۲ )</p>	<p>_____</p>
<p>تاریخ ثبت کتاب</p>	<p>_____</p>
<p>تاریخ تحویل کتاب</p>	<p>_____</p>




كتاب

المراد من اسماء على المذكور ومعرفة اليه غير معلوم اذ لم يذكر في الشبهة ولا في متن مصداق المذكور في سلكه موقوف بذكر على  
 في معنى الايمان عنه فيقول ان مقتضى تلك الطائفة يمكن دعوى طاعتهم على خلافه لما عرفت من ان الزيد العرفي دفع احوال الامام  
 اليهم سوقة سنفا على ما علمناه وما يظهره البيع والشراء فكذا القطع باختلاف الامام في ذلك فقد يكون عارفة  
 لطبيعة البيع والشراء اسلاما الجبا والعقاييف بالمسؤولية فكيفما شئت ما المعنى المذكور ومقتضى ذلك الحديث المذكور  
 وان لم يكن كذلك فلا يجوز تدبيرها الا بالارادتها عدم جواز الترفع في البيع والشراء فكذا العرفي دفع المال وهو ما يظهر  
 به احد وعلى تقدير الايمان عنه ايضا نقول انه غير صالح لمعارضته ما قلناه من ان البيع الشريعة الشرعية في امر قد  
 يلزم الكتاب ولا يجوز دفع المال والتصديق بعينه المستقيمة فنقول ان قوله في ذلك لا يمكن خلاف ذلك في دفعه وان  
 وليها اعم من انشائها يوسف الشفاعة بالمعنى المتقدم اقل فيكون على الاول لمعنى العطف والى ذلك قوله وعلى العمل  
 ان البينة المأثمة تسع سنين يكون على اقسام منها انك على الرشد العرفي دفع الاموال وكذلك  
 الوجه في الخطا طوعا وسف الكمال وهو انك ومنه ان مقتضى البيع الشريعة والصحة في ذلك قد تقدمت  
 الرشد العرفي دفع المال ومنها ان مقتضى الخطا الى سعة النقصان في المصلحة الشفاعة المصلحة  
 العقل وسعة الاستعداد والعمل على الثاني اشتمل عليه المرفق في باب هذا الكلام والجواب من حد وهو الكفاية  
 من اني انما سب عن جمل قال سالت ما جعزمت قلت له فيجب على المظالم ان يرضى بالحدود الثامنة ويقام عليه  
 وفي خذها فقال اذا خرج عنه التيمم وانك قلت لذلك حد جرحه فقال اذا سلم او بلغ خمس عشرة سنة واشتد  
 اذا ثبت قبل ذلك اثبت عليه الحدود الثامنة واخذت له قلت في المأثمة مقتضى عليها الحدود الثامنة  
 وفي خذها وفي خذها قال ان المأثمة ليست مثل القدام ان الجارية اذا تزوجت ودخل بها وليها اشع حسنين  
 ذهب عنها التيمم ودفع اليها ما لها وما زادها في الشراء والبيع واثبتت عليه الحدود الثامنة واخذها لها  
 كما قيل على الثالث قوله في وان لم يكن كذلك فلا يجوز تدبيرها الا بالارادتها واما القسم الاول وهو المأثمة فيجب في  
 حقه الى الاثر الشريعة والتصديق بعينه المستقيمة الثالثة وهو استقلالها في عقد نفسها واما الجواب عن  
 الثاني فنقول ان الكمال المأثمة بتقريب الشفاعة التوقية مقابلة الرشد العرفي دفع الاموال فالمراد من قوله ذلك  
 يشترى التدبير ما سقاه ان لم يكن له ملكه حفظ المال واسلحه لقوله في وجازها في وجاز جميع مقتضى  
 فلا تدارس بينه وبين ما ذكره فلا يخفى ثم ينبغي فهم الكلام في الكلام في كذا في الواسع على الضيق فنقول قد عرفت  
 اختلاف اصحاب في ذلك معنى احوال البتة فلو قدر ان مقتضى من لم يعدم ذلك غراه شيئا الشبهة الثانية  
 في ذلك ووجهه الى الشهرة واليقين في صورة الشريعة والا فلا وهو مختار في الشفاعة واستغناء من عبادتنا الثانية  
 من كونه ذلك ونحوها الشبهة في غاية المراد والمحقق الثاني في جامع المقاسد ونحوها الشبهة الثانية في  
 وقد سمعت عباراتهم وما ذكره من غير ما يجوز سبيل الحق في التقييد والاطلاق قال في جامع والذي يبدو  
 الاب والجهد من اولى اليه ومن وليه امرها وهو سبيلة والمشتد في ذلك التصديق بعينه  
 في باب طلاق التي لم يدخل بها من الفقيه من الجليلي من اني عبد الله في قول الله عن الله  
 من قول ان مقتضى ذلك ومنه في قوله فريضة فمقتضى ما في رستم الا ان يقولوا او يقولوا  
 تاد هو الاب والابن واليقين بولي اليه والد على واداره في حال المأثمة فيضاح لها ونحوها  
 في مقتضى قد عرفت وما

٢٩٢

٢١٢/١٥

 <p>جمهوری اسلامی ایران</p> <p>شماره ثبت کتاب</p> <p>موضوع</p> <p>شماره اختصاصی (٢٩٢) از کتب اهدائی: سوری</p>	<p>کتابخانه مجلس شورای اسلامی</p>
	کتاب
	مؤلف
	موضوع











و اگر گفته میشود که مملکت منقطع و اصلاح مال را از آن بندگان چینی اغلب چینی اطفال را در حق سبقت عیال  
بلکه با اختلاف متعاده میشوند و سبقت کسی را میگویند که با نسبت با غلبه نصفه یعنی بنای کربای سوز  
بوده باشد نقصان و ضادی در عقل او نیست با غلبه ای صنف بوده باشد و حق الحقیقه را در این مقام باید  
سفاهت باشد یعنی ولایت حاکم و در حق بیخ ثابت است و در حق کسی که سبقت کرده باشد مثلاً بعضی فساد و نقصان  
در عقل او بوده باشد نسبت با غلبه صنف مزه و لکن چون که در مباحث حق سبقت را تقریب کرده اند با هم از این  
معنی حاصل آمده در مباحث حق مقدّم بوده اند است که سبقت کسی است که فاکت در شریعت مدّ کویده  
باشد و اگر خط سبقت را در مباحث نکاح اخذ می نمودند و چون ای تو در کبر را از سبقت در مباحث نکاح  
معنی است که در مباحث حق مزه مانده باین سبب ظاهر است از این لفظ عدل و اعراض مزه بوده اند  
مزه و در حق فساد عقل یا محقق ای مطلب را در جائی دیگر نموده ایم و الله العالم **سؤال** و هم چینی بزمیند  
که هم در شریعت و در حق حاکم شرع هرگاه ثابت شد و عقد و ذایتهای ساخت در صورتی که معلول باشد  
باشد و اگر از هم باشد و بعد شریعت شود که شریعت با عدل انکار میشود است باذن بالله مذکور عقل از  
و یکی که حق عقل حاکم شرع یا حکم بحکم کدام بلد از عقوبت مذکور می شود تا یکی غلام از اناست  
نار **جواب** عاقلین با قدری انقیاد فکرم عقل چنانچه سؤال جوابی نیست نظر باینکه مفضل  
اینان که در کتب کتب آنها در سلفه عقلی اندام هم عدم و شد و اما با احتیاط در ثبوت ولایت حاکم عیناً است  
مفضل ایان نموده ام ملا حظه خواهند نمود بلی هرگاه چینی بوده باشد که حاکم شرعی حکم بر سفاهت  
معنی که در سابق ذکر کردیم نموده بعد از آن در محل حاجت چنانکه دانسته شد سبقت را از حق خود مقتضای  
ولایت شرعی بعد شریعتی شد با دعای اینکه و شیده است باذن او عقد نموده و در این صورت بگویند اگر بگویند  
که عقد او با اعتقاد و در شریعت معقود شده اگر این دیگر می باشد است و عقد او مصیوق حکم بر شد است عقد  
او حکم بر است که و عقد نافذ که حاکم شرع دیگر صادر شده با اعتقاد عدم و شد با عدم اطلاع و عدل  
می تواند صادر شده بر معقود بعد شریعتی پس عقد نافذ مانع شده است بر اذن عدل بر واقع پس هیچ  
نمی تواند بود و اگر از حق می بیند می بیند صانع صادر شده حاکم شرع بعد از آنکه ثابت بر او شد که عقدا و این  
بصره صادر شده و حق الحقیقه منتهی می باشد تحت و واقع نموده است و در این صورت حکم بفساد او عقدا و  
و عقد حاکم شرع محکوم بحکم خواهد بود اگر چه در این مقام **تکلیف** لغت و در مضایق بعد از  
بلوغ جاری میشود لکن ظاهر این است که در چینی صورت که محل در وقت و حاجت بوده باشد حاکم شرعی بر فساد  
او عقد می تواند نموده پس عقد صادر از حق می بیند می بیند صانع و حکم بر فساد او می نماید **سؤال** بفرمایند هرگاه  
حاکم شرعی موقوف بر سبقت باشد و قبیله چینی نموده و صیغه بالذات شد هنوز در شریعت و اناست شده و در  
حاکم شرع اول یا حاکم شرع دیگر چینی حاکم می تواند بداند از حق عقدا نماید یا حاکم شرعی دیگر بداند از حاکم  
شرعی اول و قبیله می تواند عقد کند یا نه **جواب** اصل این مسئله بیعی دارد لکن چون جواب از آن آنچه قلمی شد  
ظاهر میشود بعد از امتحان نشد و اسم علیکم **سؤال** هم چینی بزمیند که هرگاه خواهند مرا فقه نماید  
ناحاکم شرعی که ثابت شده است عدم و شد و در زبان و در تقابل میرسد مدعی را که مرا فقه نماید و یکی بگوید

و غیر

فصل الثانی

**جواب** انکاحات عدم و شد مفضل دانسته شد که هرگاه در حق میشود که حاکم شرعی حکم بر سفاهت نموده حاکم شرعی  
مطلوع شد بر او مطلب تنفیذ حکم حاکم شرع اول لازم است حاکم شرعی دیگر بزمیند و در این مقام حکم بر خلاصه آن کند  
**سؤال** و هم چینی بزمیند که هرگاه مدعی عقد باشد بقیل و تطیل و در فقه کند و معطل کند صاحب عقد  
و بقیل را در وجه مذکور و خانه او باشد بحدی که انکار سابق او بوده اما چنانچه می تواند دختر را از آن  
نار و دعوی او ساقط میشود یا نه **جواب** نظر باینکه در جواب آن سؤالهای سابق قلمی شده حاجت و در حق  
جواب بضمیمه ای نیست بلکه جواب از این از سابق منقض میشود و هو العالم **سؤال** و در حق در حق طغولیت  
بعین سبطان مابین ایشان اتفاق افتاد و عدل فاعل همیشه معقول را چنانکه نکاح مزه را در حق طغولیت  
در حق اینها بعد از یکدیگر می نمایند **جواب** اما حکایت عقد همیشه موقوف است بر اذن یا بفق کس ایضا یا  
الله سبحانه و تعالی به هر عود بعد همیشه از عقد نموده چینی عقدا باطل و تقریب مابین طغولیت لازم است  
و با اعتقاد این خادم و شریعت مطهره در حق نیست مابین آنکه داعی بالغ باشد یا غیر بالغ و در هر دو صورت عقدا  
باطل و همیشه موقوف بر اذن حاکم شرع است لکن اگر در صورت عدم بلوغ تقریب مابین آنها مطلق شود و اگر چه  
مزه اهدا بود و در صورتی که طغولیت حاصل نموده باشد یا انکار عالم شده اند از آنکه از ایشان هر سبقت  
دلالت نماندست بلی هرگاه بعد از اطلاع مسئله نفقه منعقد شده باشد و دلالت نماندست بود **سؤال**  
هرگاه کسی استطاعت برادر از نفقه زوجة نموده داشته و مساهله نمایند یا اطاعت زوج بر زوجة لازم است  
که اگر خواسته باشد زوج او از مکلف بکافی بوده باشد و مطلب نای آنکه هرگاه زوج مدّت چند سال  
بنتی نفقه و کسوه بیوزن زوجة نموده باشد اما بیوزن زوجة مطالبه نفقه ایام ماضیه را نمی تواند  
و چون اتفاق و اگر از زوج موقوف بر اطاعت زوجة است پس در صورت تحقق اطاعت زوجة بر زوج لازم است  
که اتفاق و اگر از زوجة نموده باشد و در صورت اطاعت زوجة و اخلاق زوجة نفقه و کسوه باقیست  
زوج و قدرت او زوجة می تواند مطالبه نفقه و کسوه که زوج اخلاق نموده است نموده باشد و هو العالم  
**سؤال** سه نفر خواهر هستند سکنه خانم و مولود خانم و دختر خانم طفل ناه خانم و بشیر دانه و نه  
خانم بشیر دختر سکنه خانم دارد مگر بر صغیر کرد صانع بعل آمده و سکنه خانم دختر مولود خانم را بجهت  
مؤد عقد نموده چه صورت دارد **جواب** هرگاه سکنه خانم بشیر بدختر مولود خانم که بجهت پسر مؤد عقد  
مؤد نموده باشد و هم چینی مولود خانم بشیر سکنه خانم را بشیر نموده باشد عیب ندارد **سؤال**  
مدّت و وسایل قبل از این طفل بجهت لطف نموده و بشیر را در طفل خشک و مدّت چهار ماه بلکه بیشتر  
طفل ناچده از که مادر زن او بوده باشد بشیر داده یا در این صورت زوج و حرام است یا نه **جواب** و در  
مستوبه مادر طفل بر شوهر خود حرام میشود تقریب مابین زوج و زوجة لازم است و هو العالم **سؤال** و در حق  
یا که در عاقله و الفقه و رسیده و شریعت داده و تقابل او دارد و بداند غایب است ایایی معصوم پدر و عدم اذن  
و اطلاع او می تواند از حق با عقد نمود **جواب** در صورت بلوغ و عقل و در شریعت و غیاب پدر و حضور شریعت  
که معلوم نباشد در کمال است اشکال نیست و باین که بر صفا و اذن دختر او با عقد می تواند نمود و هو العالم  
**سؤال** هرگاه سبقت از شوهر اول نموده پس در شریعت نباشد و در شریعت و در شریعت و در شریعت























[illegible]

2000

[illegible]

کتابخانه المصطفیٰ



في استيفاء من طاعة ما من المتصدق فيه من العشرة ولا يفي عليك ان لا يوفى له من الايام الشافية من الماد حشر  
ما استوفى منها ما بالعقد من بضعه المتع والملاعة وغيرها بقية الايام وهذا المطلب هو ما طبقت عليه كانت الا  
صاحب قال في باب اذا اراد الزوج ان يزوج في المدة قبل انقضاء الاجل فله ان يزوج في ذلك الا ان يزوج بها ما يفي له عليها من الايام  
ثم استدل عليه الحديث المتفق به انه اذا انقضت اجل المتعة جاز له ان يعقد عقلا سنا نقا في المدة فان اراد ان  
يزوجها في الاجل قبل انقضاء اجلها لم يكن له ذلك فان اراد ان يزوجها في الايام لم يقدر عليها ما  
ما شاء من الايام فشق الاشقة في ان اذرة الصلح اوسع من اذرة العبة فان كان اسما ما المشط الذي للزوج  
على الزوجة المتع بها وسلب الاستحقاق منها بالعبه فجاز له بالصلح بطريق اولي كالاخي في السلم المقام  
انما العقد بين المتأخرين او قبل المدة بغيرها فان من المردام والامتناع المتعينة لشطه على الصلح بغيرها  
وبغيرها ولا يستحقها غيرها وقد نظفت الشريعة بالصلح المزيل لتلك العلاقة والطلاق فبلا في الانطاع  
بما انقضت نأه المزيل لها فيه غيره والثالثة الطلاق من الاستيفاء الشريعة لانها الزوجة التي اوجبه العقد  
فان الطلاق المستقيم للزوجة اوجب خروج الزوجة من الزوجة المطلقة بعد الطلاق وهو حقيقة وهو الزوج  
في بعض المواضع الاجل لا يوجب بقاء الزوجة حقيقة وانما اصل شرا في حجة الطلاق هو كون المطلقة غير ذلك  
بعد انقضائه ونحوها الثاني الاول في وجوب خروج الزوجة فليكن الامر في المدة التي لم يكن في انقضائه على غيره  
ما في الباب ان الزوج اوجبه من قبله على الزوج في العدة في بعض المواضع وذلك لوجوب كون الزوجة المطلقة  
قبل الزوج بوجوه حقيقة وهو ان ذلك ليل عليه مع ظهور ذلك قوله ثم وهو في حق من يزوج من المدة  
انما الزوجة ونحوها فانما في الزوج لا يكون الا مع المدة مع في الحديث المرفق في ان من ابي يعبر عن ابي عبد الله  
قال سألته عن طلاق السنة فقال طلاق السنة اذا اراد ان يطلق الرجل امرأته فزوجها كان ذلك هو  
ثم ظهر ما اذا طهرت طهرها واحدة بشيء - فبما هذه ثم يزوجها متى فتن ثلثة فتره فانما المعنى ثلثة فتره فله  
ما في منه واحدة وكان زوجها حاطبا من الخطاب اذا كانت تزوجت وان شاءت لم تفعل فان تزوجها بمر  
جده بل كانت عنه على شئ من ما في من وقد مضت الواحدة فان هو طلقها واحدة اخرج على وجه شهادة  
شاهد به ثم تركها حق يزوجها فله ان يزوجها بالانكاح وقد ملكت امرها وحلت الا نكاح وان زوجها طلقها  
من الخطاب ان شاءت تزوجت وان شاءت لم تفعل فان هو تزوجها تزوجها بمر بعد يد كانت معه على  
على امرأة باقية قد مضت ثلثان فله يطلقها طلاقا لا يخل حق في حكمه واما قوله في العدة انما كانت واحدة  
استدل على طلاقها بطلانها واحدة ثم لم يخل حق في حكمه واما قوله في العدة انما كانت واحدة فله  
من زوجها ما كانت واحدة من ملكه حتى يزوجها فانما اوجبه ما ترك ملكه ما لم يكن يطلق المتطابقة لان  
الحديث قوله كانت واحدة من ملكه ثم في خروج الزوجة من الزوجة من الزوجة وهو في قوله  
فليكن في قوله بمعنى ثلثة فتره باعتبار جواز الزوج بها وبذلك عليه ايضا الصحيح المرفق في باب من يزوج  
معترقا قال انما سالت ابا عبد الله عن المتعوق كيف يصنع بارأه لانه قال في قول للمولى الحق فان فعل خلا  
سئل لها ان تزوج على ما نطق وادى ابي ان يفي عليها بغير الولي على ان يطلق في استيفاء العدة وهي  
ظاهرة في طلاق الولي بطلاق الزوج فان جاء زوجها قبل ان ينقض عدها من يوم طلقها الى ان يزوجها

هذا هو الوجه

كتاب الطلاق

له ان يزوجها بغير امره وهي عندك على طلاقين وان انقضت العدة قبل ان يفي بوجوبها فقد حلت لك انكاح  
كاتب للطلاق عليها وجه الدلالة من المتعوق من قوله ثم فبلا انه ان يزوجها حتى امره انما لم يزوجها  
ابن امرته ولو بقاء العدة فلا يكون ذلك الا بالصلح الذي من الزوجة بالطلاق وهو المطلب فان كان المصلحة  
طلاق الولي لك فالتك بطلاق نفسه ما لم اصل ان الزوجة المطلقة يحس الطلاق من حيث من الزوجة وعلى الم  
من الزوج موافقها مع عدم قصد الزوج سواء في عدم الرجوع ام لا ولم يبق لها حق في ذلك الشرع على ذلك على  
ارجاعها الى زوجها بثلاثة عينة تقول امره قوله مع الحق في كل المدة في مدة الفيلد وعينه وحق الرجوع على المرأة  
المتع بها في المدة العينة كسب سنة مثلا بل تقول ان الحق على المرأة المتع بها اقل من ذلك للمؤخر على الزوجة  
المطلقة في ايام العدة لا لا يحس استعاطها بالصلح فيكون الامن فيما نحن فيه ايضا كذا عدم قوله في الصلح  
جوز يزوج المسلمين ويكفي الفسك بغيره في المقام يتصور معترقا منها ما رواه ثمة الاسلام في باب الشرط  
في النكاح وما يجوز ولا يجوز من زواجه فان سلك اوجبه من البقاء بشرط ما عليها عند عقد النكاح ان يزوجها  
مق شاء كل شهر وكيفية من اللغة كذا كذا قال ليس ذلك الشيء بشئ ومن يزوج امرأة عليها ما رواه من  
المتعوق والكسوة وكذلك انما في مدة فافت منه شيئا او صحت ان تزوجت عليها او يطلقها ففعلت  
من حقا على من من دفعها او دفعها فان ذلك جائز لا يوجب من في يزوجها وكسوة سنة في  
ينال فيه لا يوجب من في يزوجها وكسوة سنة في يزوجها وكسوة سنة في يزوجها وكسوة سنة في يزوجها  
قال شيخ الطائفة في العدة انما لا يزوجها الا في سنة ولا في السنة ولا في السنة ولا في السنة ولا في السنة  
من موسى بن بكر انما قال في ابي الحسن موسى بن بكر انما قال في ابي الحسن موسى بن بكر انما قال في ابي الحسن موسى بن بكر  
فليكن ثم ثلث فتره في بعض المواضع ولا خلاف في ذلك على المدح والشد كما مضى عليه  
لكنه غير منافق لاستيفاء المدح منه قبل في تفسير المتعوق من الرجل يزوجها من امرته فيخرج امره  
شرا عنها ويشترط على الثانية ان لا يزوجها الا في المدة قوله في ذلك من حقا المأخذه اي بطلت المصالح  
عند مصالحة الزوج مع المولى الذي له عليها بالانكاح الذي لها عليه فان المصالح من الطرفين فيكون ذلك  
من البتة في هذا الصحيح المرفق في باب الشئ من في في الصحيح من الخلق من ابي عبد الله ثم قال سألته عن  
قول الله عز وجل وان امرأة غابت من بطلها فتزوجها فقال من المدة يكون عند قول فيكونها فيقول لها انا  
ان يرد ان طلاقها لا يقع ان كان يزوجها في ذلك ولا خلاف في ذلك ولا خلاف في ذلك ولا خلاف في ذلك  
من شئ فهو ذلك وعلى حاله في قوله بقاءه وقال في اجتماع عليها ان يزوجها بغيرها او يزوجها  
الصلح ومنها الوقي المرفق في الباب من طلق امرأته قال سالت ابا الحسن من من قول الله عز وجل فان امرأ  
خافت من بطلها فتزوجها فقال من المدة يكون بطلها فقال له امسكن وادع لك بعض ما عليك  
واحدك من يزوج وليقول حل لك ذلك ولا جناح عليكم ما رواه في الفقيه با سناؤه الى الفصل في ما يزوج  
من الشئ من ابي عبد الله ثم في هذا المرفق في الباب ايضا من ابي يعبر عن ابي عبد الله ثم قال سألته  
من قوله الله عز وجل وان امرأة غابت من بطلها فتزوجها قال هذا يكون عند المرأة لا تجوز بغيره  
حلالها فتقول امسكن ولا تطلق وادع لك ما على طرفك واعطيك من مالي واخذك من ربي ودينك











































































[illegible]

وہی

تداعی و دفع متقابل و این مسائل شرعی که هرگاه مثلاً زید نای مستحق کرده و او را زکوة و اوقات صغیر و کبریه  
چهار زوجه داده باشد و از شرکت و مخلفات این زن مستحق و حق وطلاقات و سببه آلات و زوجت مرافقه  
و زنا با غیره میباشد که در مشرق بعضی از زوجات را کلاً نابویه اید و از جناس و طلاقات و پارچه پاره  
و غیره بپوشد و بنشیند و مستحق و مستحق حق و حقوق کبریه و سبب زوجات گرفته و مرافقه او را  
آورده و حق استیلا و زوجت نبوی و کبریه و این از اجاره آورده و بعضی زوجات از اینها چیزی در مشرق نیاورده و  
زوجت و طلاقات و سببه آلات و غیره ندارد و از آنجا که او را داده ایم آنکه بعضی از بیه و یا  
بعد از آنکه بپوشد و بنشیند و بپوشد و مستحق از جمله مخلفات و مرافقات و زید شرع و غیره  
چون در وقت تقسیم زوجه میشود و یا نه و هرگاه او را مانع نماید که شوهری بنشیند است این زن کلاً انکار این زن نموده و یا  
با ضمانت و قسم استعمالی است و حق بنشیند و حقوق بانیک و قسم است یا نه و هرگاه میفرماید باید داد و در حق  
موقوفات کرده و مشرق داده و یا از هر پارچه کلاً در وقت خواهر و هرگاه بعضی زوجات و حقوق دیگر که در این  
شوهران و جمیع از حق خارج نموده که روجه نبوی و او میباید آورده و از در حق میباید میزاده و تقطع کرده و بعد  
در حقش داده و مستند داده و یا شد اصل و منفعت از او باید از جمله مشروطات شرع و جنابش و وقت تقسیم قوله  
بأنه زوجت و بدین و رایگردد و اکثرها و جمیعها و مباحث و زید آنچه بوده باشد از آن که استعمال مؤثر باشد حق  
و کلاً اگر است و غیره و است یا نه و هرگاه چیزی که در اینها نبوده میباشد و بعد از هرگاه بعضی از او را زکوة و یا نه  
داد و شوهر داده باشد الحاق بدین پس با دختر خود داده است حق او میباشد یا از جمله مشروطات و زید میباشد  
هرگاه در اینها و بعضی از عیال و حقوق بانیک و قسم است و هرگاه حیوانی را زده که متوجه اموال نبوده  
جمیع حق زیاده و در حق نبوده و حق از مال خود گرفته و یا نه و عیال نبوده و عیال از جمله مشروطات میباشد یا نه و  
و انکار او زید و حق بنشیند کرده و یا نه و جمیع سفارستین شود مساوی با بیه و هرگاه در حق حق و انکار  
و او را داشته و زوجه گرفته که معقود بوده و مشرق نبوده و عیال آنکه در عیال شوهر و عیال و اگر نبوده است یا  
خبر و او را باید داد یا نصف یا کمتر و هرگاه خانه شلیک و نبویه یا باید داد یا نه از این که باید داد و نصف یا بیشتر  
برای بیک و از مخلفات او ادائی و یا غیره و اگر نبویه و در میان یک کفایت و یا چنین و زوجت سیده غیر  
سیده و یا حاد است یا نه و یا انکار شریف و غیره شریفه و یا نه و عیال نبوده و تقصیر حکم ایضا  
تکلیف میباید باقی اگر چه نبوی است یا نه و بعضی شلیک شانه عیال از زوجت و طلاقات و قسم و غیره اموال زوج و بدین  
از زوجات باقی و زوجات بوده ایم آنکه جمیع شوهرانی ایضا گرفته یا بقیه امانت نیز و زوجات بوده و از تاریخ  
و عقد گرفته باشد یا بعد از آن که از مال استعمال عیال بوده باشد و استعمال نبوی باشد و عیال نبوده باشد یا نبویه  
کلاً از جمله مشروطات و مخلفات زوج میباشد عیال مثل سایر و اگر عیال نبوده و عیال نبوده و عیال نبوده و عیال نبوده  
تقسیم شوهر ملک یا نه و اگر بانیک نموده که زوج یکی از سبب ناله شرع مستحق زوجه نبوده و حق اموال انتقال  
سرمه بلیت عیال نبوده و یا نه و عیال نبوده و عیال نبوده و عیال نبوده و عیال نبوده و عیال نبوده و عیال نبوده  
و اما هرگاه او را میباید از خود سخته بوده و زوج زوج داده و از مرحله عیال نبوده و عیال نبوده و عیال نبوده  
تجاری با ضمانت و در صورت دیگر زوجه اعتراف نماید که در این زمان زوج و در زمان و بعد از آن بنی مستحق

المجلس العلمي



























بلکه فرض حال مدعی که متکثر از بیس مدعی برکن شده و قبل از اثبات بیس معادل مدعی بر با برقرار آورد تا بعد  
 از این اثبات بیس نماید اگر بیس شرعی را در این باب مدعی برآورده که با اعمه منافع بیس چنانکه از منافع منوط  
 شده مطالبه ای نمیتواند نمود و آنچه از آنکه موجود است مطالبه نمیتواند نمود و اگر بطریق احسان بود یعنی با حق و عدل  
 بطریق احسان تقاضا نمود که از آن تا آنکه اثبات بیس برآورده نماید در این صورت مطالبه منوط منافع در صورت  
 انقضای مدعی و منوط منافع در صورت وجود و بقای مدعی نمیتوان نمود و هرگاه مدعی مدعی تلف باشد با عدم تقویت  
 مدعی دیگر حق حاصل بود و جواب امثال این است که اگر منافع عرفیه است لغو است و از آنیکه غالب افعال ما عین  
 استیجابی ندارد و مقتضای جواب این شدن در مقام استیجاب منوط با جلائل فله و فقه الله تعالی **سوال** در  
 صورت حیثیت و زوجیه داشته باشد و رفته زید از زوجه اش آقا زید که بجهت قهر حق مروت و در عین  
 مقتضای زمان حال بدو مال ترا حق نیست و در عین منوط میگوید مجموع از من است و این صورت اعلان و رفته  
 بینه مجموع قهر مروت یا موقوف بینه است **جواب** در صورتیکه مدعی بر شخص بنا برده باشد کلام رفته در  
 این باب مجموع بینه بلکه مفاد کلام مستحقه است یعنی رفته و است کلام قسم و مستحقه هست بملا در صورت  
 انقضای بینه در تقاضای قتل کلام و در صورت حیثیت صورت مجموع بینه و اما هرگاه اقامه بینه معبر نماید  
 است عمل مقتضای شهادت بینه خواهد بود **سوال** در باب اینکه زید عینی یا غیر عینی بیهوشی یا بیهوشی مدعی در  
 قوت شود بعد از اقامه بینه یا باید یا قسم استیجابی میدهد بانه **جواب** قسم استیجابی در صورتیکه  
 که مدعی بر عینیت برده باشد و مدعی بر دی برده باشد و اما هرگاه کسی عین یا غیر عینی با عینیت بگذارد یا عین  
 یا زاده باشد و بعد استیجابی قوت شود و مالک اقامه بینه نماید که در این حال اوقات بطریق احسان یا باید  
 قهر او منوط برده در این صورت عینیت قسم بینه بلکه بیس در این صورت با اعتقاد این عدم شریعت مظهر است  
**سوال** در باب بیس اذعان عینی یا دینی میکند میباید و در صورت شخصی که جامع شرایط ذریه بینه است مدعی  
 مدعی از قبیل و قال بیس بر دوا بلکه شخص را فقه کنند حکم بکنند بلکه شخص نکاح او را بکنند و در صورت عدم بینه  
 مدعی حکم فقه این است که باید مدعی علیه قسم یا دین مدعی میگوید من مدعی علیه را قسم بیدار یا  
 منعی که مدعی اینهاست خود مدعی علیه مدعی استیجابی مدعی میگوید یا نه و اگر بعد از قسم اقامه بینه  
 بکنند جز این منوط را بکنند یا نه و بیس عدم اقامه بینه اگر مالی از ذریه است عرفی یا دینی میتوان تقاضای حق  
 خود را بکنند یا نه و بیس اینکه چنین منعی مسقط دعوی بود یا با حق و حکم شرع و بدو حق منوط تقاضای دانه  
 یا نه جواب منعی که مسقط دعوی است چنین منعی نیست که مدعی بر منوط مدعی قسم مسقط دعوی و حق است  
 که مدعی با استیجابی حکم شرعی یعنی بینه یا اشراف بلکه در صورت حکم شرع باشد و در صورت انقضای عین  
 شرعی مدعی علیه یا دینی یا عینی منعی میگوید از اقامه بینه که مدعی برده یا نه حکم شرعی حکم بینه  
 شهادت بقیوت مدعی بر منوط بود خود مدعی این مدعی بر منوط بود **سوال** در شرعیان عالمی باشد  
 که شخصی معرفت بخود کاندازد و در عین حال مدعی بر منوط بود و در وقت مدعی بر منوط بود و در وقت  
 کسی را گذارد و مدعی بر منوط بود و در وقت مدعی بر منوط بود و در وقت مدعی بر منوط بود و در وقت  
 دانه و در وقت شهادت حال بینه قرار داد مالکیت خود و مدعی بر منوط بود و مدعی بر منوط بود که اگر تقاضای مدعی

نموده و بکنند

نموده و بکنند و مدعی از بیس مدعی علیه که از بیس منوطی باشد مدعی بر اداء و دیدند که بر اقامه شرعیه قیام نمایند  
 قیام و مدعی بر دوا و از اقامه مساندت خود و مدعی بر اقامه خود من جان لک حکم زوت و معنای مدعی بر  
 واقع مسلم بود و بعد مدعی بر منوط من جان لک حکم زوت و مدعی بر اداء خود و مدعی بر اقامه خود که بر منوط مدعی بر  
 و شهادت این معنای مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 بیس و اینها منوطی و حال حال ایشان مدعی بر این شهادت مدعی حکم من حیث بیس منوط مدعی و من بیس منوط مدعی و من بیس منوط مدعی  
 آنکه چند خط فیه که کسی از عین منوط بر این معنای مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 واقع در زمان سابق منوط بود که من بیس منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 و بیس منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 دارد و حکم مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 مدعی بر شهادت استیجابی اینها حاصل بکنند و شهادت بیس از آنکه چون اطلاع بر دوا مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 و غایب بیس منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 یا اینکه مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 اینها بیس منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 که اگر حکم است خود باید و از آنکه مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 جواب دوا و بیس منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 بیس منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 که در عین حال اقامه بینه شد حکم از آنکه اداء بیس خود و حکم خود یا از آنکه از بیس منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 بینه و سبب شرعی است در صورت اداء علم یا فقه است و حقیقت اداء مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 مدعی بر اقامه بینه از حکم خود و از شهادت بینه یا عین امور خارج که حکم عالم با حق است و مستثنای  
 است که اگر شخص عالم با حق میشود اما بیس شهادت بیس خود و از آنکه از شهادت بیس خود علم بقیوت مدعی بر اداء  
 و بیس منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 حکم حکم یا از آنکه از بیس منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 و مال مروت مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 اعتقاد بیس شهادت کاهست میتوان خود و کاهست خود تقبیل مسئله است که هرگاه در اوقات که مدعی بر اداء  
 که کار و انشمارت مثلا در عین حال که حقیقت خود شاهد کوی که مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 از حقیقت مالک بر عین حال که بیس منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 منقول شد مدعی علیه چسبید و در وقت که حقیقت مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 دوا و بیس منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 صورت حکم اعتقاد بیس شهادت میتوان خود و حکم یا از آنکه از بیس منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء  
 مدعی بر دوا و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء و مدعی بر منوط مدعی بر اداء

نموده و بکنند



























فصل

المجلد الثاني







[illegible]

Copyright  
1911  
by  
The  
University  
of  
Chicago

[illegible]

الحمد لله































[illegible]

مستقل

[illegible]

الحمد لله



[illegible]

حسن علی

بعضه ما وطلعت بيد المفسر من معنى صاحب الآية ما وطلعت بيدها ان ان في نفس القرآن على ما لا شك في  
وكان ان يكون استقياها من النص من ذي لاول يكون الاستثناء متعلقا وعلى الثاني منقطعا وجارية امرى ولا شأ  
على انقطاع انفعال دخل في انقطاع الكلام اولى بقاءه بغير الاستثناء في الصحيح من بقاء من اوجهم من مكانا  
العلم من في قوله ان من اوجهم من غير من هو في اية من ان علم ان من صاحب الآية ما وطلعت بيدها  
وما شئت من قولها فلا خلاف ان ان يغير فيها الاستثناء وهذا الموقوف الموقوف من ان من من عاين من خبر من اية  
ان علم ان كان من من الراكب ما وطلعت الآية يريد ما وطلعت الآية ان يثبت بها احد يكون العضان على الذي يثبت  
بها وقد علم ان في نسخ النسخة على على ذلك الوقت من مائة المجرى منها ما وطلعت في ذلك من التوقيف على  
من ضمن القادر ما في التوقيف الراكب فقال ما صاحب الراكب على الثاني وما اعطى اليد على القابل والراكب ومنها الجمع  
الموقوف في من القابل من ان يثبت الله قال ان في على على على الجدار او في من من ذات في ذات خبر من  
من التي خبر ما ان انكسر خبر ما في لوتيه ما من كسر من هذه من المعنى المتعلقه بالقيام فيقع القيام يستلزم ان  
ان الراكب المكنى بالحياته ما الراكب او غيره بان يكون استبها منه وعلى التقدير بان ما حال وتوفى الراكب ما وطلعت  
بيدها وعلى تقدير ان يكون لغير الراكب ما بان يكون الكارى معها الا على جميع المقابر وما ان يكون جانيا يغيرها  
خطبها باها الا في احتمالات منها ان يكون الآية الراكب ويكون جانيا على التفسير من عواطف افعالها التي  
مستبعدة في هذه الصورة لا يخفى ان جانيا ما في الراكب ما جانيا على الجليل فليس جانيا على عليه لا شك  
والخلاصة اتفاق المفسرين في الاستدلال به وجودا وعدمه ما على من الشرح المذكورة المعبرة عن العاقل في التفسير وهو في الجاني  
وهو في سبب من على وهو في معنى من ومنه في من من اوجهم ودواية التوكيد وما على من الراكب  
ما على وتوفى والمصريح بها العبارات المذكورة ان جانيا بالحياته عليه من كانت مستبعدة الى الذين من الراكب  
وهذا ايضا لا شك في هذه الجملة في الكلام في ان ذلك على نفس ما اذا كان الراكب على الآية في اية  
الحياته لا ملوحة وفيه لا اذ قول كلامه على ما في هذه المصنف مما تم في ذلك فان كلام فيجاء على الحقة في  
في ذلك ان ادريس في ذلك السر في قولها الى ان في في ذلك ان وقف عليها ان عليه من ان ما يجب بيدها  
في جيبها والمصنف في ذلك يوم الى الراكب والي قد يدور الى الراكب والعين وكلامه ان وقف الراكب على الآية  
فلا يشغل بالذات من الراكب واقفا في المعنى في ذلك عبارة السر في ذلك على جميع المال في ذلك من القول  
فاما في العبارات فقصده بوثق في ذلك على الكلام كونه مع والمصنف بهما او حكم الراكب وعلمه المصنف من كان  
الراكب صانعا لما عليه الراكب يد بها كذا في الراكب ثم قال وكذا في القابل اي استبها من الجانية القابل يد بها  
وذا جاء وقد جعلها ثم قال في ذلك وفي بعض ما جانية بيدها وديها والصبر ولو وقف بها اما يعود  
الى خصوصي انقبادا الى تكوين الراكب والقائد في ذلك وعلمه الى خصوصي الراكب مما التفت الى لضعفه فيقول  
لا لا ولا مقتضاها ان الراكب والقائد او وقف الراكب وصلى الجانية معها حال في قولها يكون اي  
منها كان منها صانعا لما جانية ولو جعلها فيقول صانعا في ذلك صور لا في الراكب الراكب او وقف الآية  
على الطريق حال ركوبه وصدرت الجانية معها او جعلها في ذلك استبها من الجانية في القابل والدليل عليه  
والعبارة بوثق القرآن لا من معها في ذلك والله لا شك في الراكب او وقفها على تركه والمصنفان مقتضى العاقل







قد جعل قولنا في قوله عليه رتبة وذلك ويصوم شهرين متتابعين من شهر إلى شهر رتبة القاضية في باب القائل في الشهر  
 الكريم للحرم من قبل هذا ما صدر من غير التفهيد الثاني في ذلك حيث قال وأما في إطلاقه في الحرم فلا يصح تبيينه عليه  
 إذا كان ذلك اقتضاها ما ذكره المحقق في الثالث حيث قال القائل في الشهر الكريم بقرينة قوله تعالى ذلك الحرام  
 من موافق بين عبد الله عليه وآله في الأحكام وعنده في قول الحرم توقف وعن مطالب الشهيدي في دليل الله  
 وفيه مع عدم كونه من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه الصحيح في ذلك في باب الصوم ومعلوم  
 لا يبرهن من التفتية والباب المذكور من باب من فضالة ابن أبي عمير عن علي بن عوف قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول  
 من أتى في شهر من شهرين من ذلك وأطعمه طعاماً أو شرباً أو عطيته أو عطيته في ذلك من غير أن يبرهن من الشهرين  
 عليه السلام قال سألت أبا عبد الله عليه السلام في ذلك قال لا يبرهن من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه  
 في القضية بأسانه لا من غير القاسم المجرى من علي بن أبي عمير قال لا يبرهن من ذلك لا انفصال بين كون القول  
 عمداً وخطأً لا يثبت الحكم في الشهرين من غير أن يبرهن من الشهرين في الشهر المذكور وذلك في التفتية من قوله قال  
 السنادا حقيقاً في ذلك وقيل في قولنا في الشهر الكريم قال عليه السلام وسوم شهرين متتابعين من شهر إلى شهر من الحرم  
 وما شرباً من رتبة من أبي عبد الله عليه السلام قال عليه السلام وسوم شهرين متتابعين من شهر إلى شهر من الحرم  
 خطاه المذكور في الحديث المذكور فيكون مراداً في الحديث المذكور لا يبرهن من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه  
 في ما رواه في باب من أيا من محققين من رتبة قال لا يبرهن من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه  
 لا يبرهن من الشهرين من غير أن يبرهن من الشهرين المذكور من شهرين متتابعين من شهر إلى شهر من الحرم  
 قال سألته عن رجل قتل بعلاً خطاه في الشهر الكريم قال لا يبرهن من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه  
 والله التفتية أشاء في ما رواه في المذكورة في قوله لا يبرهن من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه  
 جواب من خطاه في بيت كره في قولنا خطاه في قوله لا يبرهن من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه  
 أول أنت كره في قولنا لا يبرهن من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه  
 فقهاً يبرهن من الشهرين من غير أن يبرهن من الشهرين في قوله لا يبرهن من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه  
 لا يبرهن من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه  
 العمدة في القضية في الخطأ المحض المذكور في قوله لا يبرهن من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه  
 حقه وتكون من بيت أبو عبد الله في قوله لا يبرهن من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه  
 مباحين وأما قوله لا يبرهن من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه  
 مباحين وأما قوله لا يبرهن من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه  
 الخطأ من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه  
 ما علمت من سببها أن الله قد فرغ من خلقه في قوله لا يبرهن من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه  
 البيت يثبت ذلك في قوله لا يبرهن من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه  
 قد وعرفنا من أساليب الخطأ الذي هو على ما علمنا من غير أن يبرهن من الشهرين ولا من وجوه وأما طهرت الدليل والوجه

[illegible]











































[illegible][illegible]



[illegible][illegible]















عزیز

[illegible]



[illegible]

فلا حظا غير هذا

[illegible]

17



















































































































مطالع من مشرق مقتضی مطالع است که در هر جمعه ساعات و موعدها چه می باشد جواب این گفتار اینست که در هر جمعه ساعات و موعدها چه می باشد که بتدبیر طالع و کلام و در مباحثه اناس مایل و الخ کام بمعنی الارض معنی ما یا یا چنین میشود ای و در روز و ماه هرگاه  
هر روز شوم هوای آلوده و طبع علم از یاد بردارید معنی دیگر شوم هر کسی که مطلع میشود هر شادمان دیگر بجز از  
ثابتات تلخ میگرد و در هر روز و شب من دریم موانع است لکن بقیه نام اسم معقول از حد ما بابت مایل و مقتضی چنین  
هوای آلوده طالع علیه موافق چنین میشود هرگاه معنی دیگر شوم موت و احوال ای که در هر روز از حد ما مطلع و احوال معقول و تلخ میگرد  
من مودر و در دانش اعیان و بسم است که مقتضی طالع و در مباحثه و تلخ نام مطلع علم از یاد بردارید معنی دیگر شوم هر کسی که مطلع میشود هر شادمان دیگر بجز از  
ف الحقیق را در این حد از حد ما مطلع و بسم است که مقتضی طالع و در مباحثه و تلخ نام مطلع علم از یاد بردارید معنی دیگر شوم هر کسی که مطلع میشود هر شادمان دیگر بجز از  
بر این چنین خواهد بود معنی دیگر شوم هر مودر و در هر روز و شب من دریم موانع است لکن بقیه نام اسم معقول از حد ما بابت مایل و مقتضی چنین  
و ای احوال و شب من **سوره حکم** بر طالع اهل ایمان از است غیر از ایمان و سنجید از ایمان علیه و علم و در هر روز  
آلای الحقیق و التلک نام معنی و دستور از حد ما مطلع و بسم است که مقتضی طالع و در مباحثه و تلخ نام مطلع علم از یاد بردارید معنی دیگر شوم هر کسی که مطلع میشود هر شادمان دیگر بجز از  
استخوان است بر طالع اهل ایمان و کافر اهل ایمان که باطل از حد ما مطلع و بسم است که مقتضی طالع و در مباحثه و تلخ نام مطلع علم از یاد بردارید معنی دیگر شوم هر کسی که مطلع میشود هر شادمان دیگر بجز از  
اجتناب از این حیث بی ایمان مودر و در هر روز و شب من دریم موانع است لکن بقیه نام اسم معقول از حد ما بابت مایل و مقتضی چنین  
شریعت مطهره و تلخ نام معنی و دستور از حد ما مطلع و بسم است که مقتضی طالع و در مباحثه و تلخ نام مطلع علم از یاد بردارید معنی دیگر شوم هر کسی که مطلع میشود هر شادمان دیگر بجز از  
ای معقول و از حد ما مطلع و بسم است که مقتضی طالع و در مباحثه و تلخ نام مطلع علم از یاد بردارید معنی دیگر شوم هر کسی که مطلع میشود هر شادمان دیگر بجز از  
و خاندان مانند کسی است که امانت بر وید و مودر و در هر روز و شب من دریم موانع است لکن بقیه نام اسم معقول از حد ما بابت مایل و مقتضی چنین  
بسم معقول و در هر روز و شب من دریم موانع است لکن بقیه نام اسم معقول از حد ما بابت مایل و مقتضی چنین  
آلای و در هر روز و شب من دریم موانع است لکن بقیه نام اسم معقول از حد ما بابت مایل و مقتضی چنین  
الانسان است که بر این مباحثه و در هر روز و شب من دریم موانع است لکن بقیه نام اسم معقول از حد ما بابت مایل و مقتضی چنین  
**جواب** مقتضی ای که مقتضی اسلام و در هر روز و شب من دریم موانع است لکن بقیه نام اسم معقول از حد ما بابت مایل و مقتضی چنین  
بسم معقول و در هر روز و شب من دریم موانع است لکن بقیه نام اسم معقول از حد ما بابت مایل و مقتضی چنین  
ای معقول و از حد ما مطلع و بسم است که مقتضی طالع و در مباحثه و تلخ نام مطلع علم از یاد بردارید معنی دیگر شوم هر کسی که مطلع میشود هر شادمان دیگر بجز از  
مدا و از حد ما مطلع و بسم است که مقتضی طالع و در مباحثه و تلخ نام مطلع علم از یاد بردارید معنی دیگر شوم هر کسی که مطلع میشود هر شادمان دیگر بجز از  
فاده و تلخ نام معنی و دستور از حد ما مطلع و بسم است که مقتضی طالع و در مباحثه و تلخ نام مطلع علم از یاد بردارید معنی دیگر شوم هر کسی که مطلع میشود هر شادمان دیگر بجز از  
الحی و در هر روز و شب من دریم موانع است لکن بقیه نام اسم معقول از حد ما بابت مایل و مقتضی چنین  
سبع و در هر روز و شب من دریم موانع است لکن بقیه نام اسم معقول از حد ما بابت مایل و مقتضی چنین  
هر روز و شب من دریم موانع است لکن بقیه نام اسم معقول از حد ما بابت مایل و مقتضی چنین  
الحادی و در هر روز و شب من دریم موانع است لکن بقیه نام اسم معقول از حد ما بابت مایل و مقتضی چنین  
و در هر روز و شب من دریم موانع است لکن بقیه نام اسم معقول از حد ما بابت مایل و مقتضی چنین  
من جاد و از حد ما مطلع و بسم است که مقتضی طالع و در مباحثه و تلخ نام مطلع علم از یاد بردارید معنی دیگر شوم هر کسی که مطلع میشود هر شادمان دیگر بجز از  
و تلخ نام معنی و دستور از حد ما مطلع و بسم است که مقتضی طالع و در مباحثه و تلخ نام مطلع علم از یاد بردارید معنی دیگر شوم هر کسی که مطلع میشود هر شادمان دیگر بجز از

[illegible]







رسیدہات

[illegible]







احمد ابراهيم صاحب  
مكتبه / اميركا

150

150

150

150